

پیشوا
تو کا
خانہ و کتاب
استی





قصه‌های انقلاب برای بچه‌ها / جوان‌ها / پدر چراتوی خانه مانده است؟

www.sooremehr.ir

به نام خدا

عریضه نویسنده

ماجرای انقلاب را - که کل آنها - بود بیست تا می شود
و در تمام شان، بچه ها نقش اساسی داشته اند. در اوج
انقلاب مقدس ما، بچه های نقاط مختلف ایران را، من
فرستادند یا به من سپردند - با واسطه های آشنایان من
داشتم، یا در طول سفرهایی که به سراسر ایران می کردم.
در اوج انقلاب، امکان حروف چینی این قصه ها وجود
نداشت. شش تای آنها را مرتب کردم، از حالت گزارش
ساده، به شکل قصه درآوردم، با دست و خودنویس
نوشتم و چاپ کردم. اینطور قصه ها را، در آن روزگار،
«جلد سفید» می نامیدند؛ زیرا هیچکس وقتی برای
درست کردن و به چاپ رساندن یک جلد زیبا نداشت.

بعد از چاپ این شش جلد، کارهای جدی بعد از انقلاب پیش آمد و من برای راه اندازی «سازمان داوطلبان هلال احمر» به سازمان هلال احمر رفتم و شب و روز کار کردم. بعد هم گرفتاری‌ها و فشار زندگی فرصت نداد که همه‌ی آن ماجراهای پرشکوه تلخ و شیرین را «قصه» کنم. شش طرح دیگر را، به تدریج، سر و سرمان دادم اما تمام نکردم و به چاپ نرساندم. الباقی ماجراها و طرح‌ها می‌آید و می‌ماند که ماند.

سال ۷۳ - به همت «حوزه‌ی هنری»، پنج تایی او، به ترتیب، همراه با تصویر، تجدید چاپ می‌شود - که شده است و می‌بینید. به امید حق، اگر زنده بمانم، آن شش تایی را هم، به ترتیب، دیگر، باز، در سالگرد انقلاب بزرگ و پرشکوه، به چاپ خواهم سپرد؛ و اگر باز هم جان سختی کردم و مردم، شاید آن هشت تایی دیگر را، سالهای بعد...

این قصه‌ها، که درباره‌ی گوسه‌ها، گریه‌ها، گفتمان‌ها، تاریخ حیات بشر است، یادگاری‌ست عزیز که دست دارم از من و بچه‌هایی که این یادداشتها و خاطرات را به من سپردند، باقی بماند.

در جریان گردآوری برخی از این قصه‌ها، همکاری و مساعدت داشتم که حق است از او سپاسگزاری کنم. پس با تشکر آقای شکور لطفی.

و نیز، حق نیست از ناشر چاپ نخست این مجموعه قدردانی نکنم؛ چرا که در آن روزگار شگفت‌انگیز، این کارها

شجاعتِ بسیار می‌خواست. پس با سپاس از
انتشارات فرزین.

انقلاب ما چنان بود که اگر صدها کتابِ بزرگ
درباره‌ی آن نوشته شود، باز هم کم است. این چند
کتاب کوچک، مثل ستاره‌ی کورسوزنِ کم رنگی ست
آسمانی صاف و بی‌مهابا.

ممنون و خداحافظ

نادر ابراهیمی

۱۳۷۲/۸/۱۵